

Justice and dominion in the theories of international relations and Islam

Reza Majdi

PhD student of International Relations, Department of Law and Political Science,
University of Tehran, Tehran, Iran.

Reza.Majdi@outlook.com

Article Info	Abstract
<p>Received: 1 January 2023</p> <p>Accepted: 16 March 2023</p>	<p>After the Cold War, the world faced changes in theoretical and normative fields.</p> <p>Due to the fact that the phenomena and issues of the Cold War era were explained by neorealism, the end of the Cold War provided an opportunity for the development of post-positivist theories. In the normative field, issues such as justice, freedom, human rights and environment were emphasized. Post-positivists emphasized the social, historical, cultural, linguistic and discourse issues that were not considered in the positivist approach. The aim of the current research is to discuss the place of justice and dominion in positivist and Post-positivist theories as well as Islam among the normative issues, because despite theoretical and normative changes in the field of international relations, in practice, the world has faced with the hegemony of great powers, and the issues of justice and domination remained theoretical. The question is, what views do the theories of international relations have about justice and dominance? Considering the importance of normative issues for post-positivists, the hypothesis is that post-positivists, directly or indirectly, are related to the topic of justice and domination and have paid attention to it. Nevertheless, in the international system, the criterion of moral behavior of governments is national interest, which is based on the positivist approach. The current research has analyzed the position of justice and domination in the theories of neo-realism, critical theory, English school, constructivism and Islam with a descriptive-analytical method and a comparative view. Considering that the explanation and how to process the theories is done in the framework of meta-theory, this problem has been done by examining the ontological, epistemological and methodological meta-theoretical foundations.</p> <p>Keywords: Islam, Positivism, Dominance, Justice, Meta-Theory, Post-Positivist Theories.</p>

بررسی تطبیقی عدالت و سلطه در نظریه‌های غرب‌گرایانه و اسلام

رضا مجدی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه حقوق و علوم سیاسی، پردیس دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Reza.Majdi@outlook.com

چکیده	اطلاعات مقاله
<p>یکی از مفاهیم مورد مناقشه در طول تاریخ مفهوم عدالت است و از آنجا که بی‌عدالتی با ظلم و سلطه همراه است، این دو مفهوم اغلب در کنار یکدیگر به کار می‌روند. مکاتب گوناگون هر کدام به‌صورت متفاوت این مفاهیم را تعریف کرده و بر ابعاد و زوایای خاص آن تأکید کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که مفهوم حقیقی و متعالی عدالت همواره مورد مناقشه بوده است. در این میان برخی از نظریه‌ها مانند نواقع‌گرایی به نمایندگی از رویکرد اثبات‌گرایی، این مفاهیم را به‌طور روشن در قالب عقلانیت ابزاری تعریف کرده‌اند که این مسئله واکنش نظریات طیف فرائیبات‌گرا را به همراه داشته است. هدف پژوهش حاضر بررسی جایگاه عدالت و سلطه در نظریات مختلف روابط بین‌الملل با روش توصیفی - تطبیقی است. از آنجا که همه نظریه‌ها به‌نوعی تعهد فرائظری داشته و مباحث خود را از این دریچه مطرح کرده‌اند، پژوهش حاضر مفاهیم عدالت و سلطه را در نظریه نواقع‌گرایی، بعلاوه نظریه انتقادی، مکتب انگلیسی و سازه‌انگاری به نمایندگی از طیف فرائیبات‌گرا و همچنین اسلام، از دریچه مباحث فرائظری مورد بررسی قرار داده است. پرسش اصلی این است که مکاتب و نظریه‌ها، با عنایت به مباحث فرائظری، نظریه‌های اثبات‌گرا، فرائیبات‌گرا و همچنین اسلام چه دیدگاهی در مورد عدالت و سلطه دارند؟ فرضیه این است که همه مکاتب و نظریه‌ها تنها به یک بُعد از حقیقتی چند بعدی پرداخته و دیگر ابعاد و ارکان آن را مورد توجه قرار نداده‌اند؛ درحالی‌که اسلام با نگرشی جامع به این موضوع پرداخته و به عدالت از زوایای مختلف توجه کرده است.</p> <p style="text-align: right;">واژگان کلیدی: اسلام، اثبات‌گرایی، سلطه، عدالت، فرائظریه، نظریات پسااثبات‌گرا.</p>	<p>تاریخ دریافت: ۱۱ دی ۱۴۰۲</p> <p>تاریخ پذیرش: ۲۶ اسفند ۱۴۰۲</p> <hr style="border-top: 1px dashed #000;"/> <p>صفحات ۱۵۸ - ۱۲۹</p>

عدالت از جمله مفاهیم مورد مناقشه در طول تاریخ بوده و مکاتب، اندیشمندان، حکام و مجریان عدالت هر کدام به صورت متفاوت این مفهوم را تعریف و اجرا کرده‌اند. مهم‌ترین مسئله و مشکل عدالت در طول تاریخ این بوده که مفهوم حقیقی و متعالی آن در هاله‌ای از ابهام قرار داشته و انسان‌ها تنها هنگامی به تأمل در مفهوم آن پرداختند که حقی از آن‌ها ضایع شده و مورد ظلم واقع شدند و از آنجا که بی‌عدالتی با ظلم و سلطه همراه است، این دو مفهوم همواره در کنار یکدیگر مطرح بوده‌اند. در این خصوص، تعاریف و دیدگاه‌های متفاوتی از عدالت و سلطه ارائه شده است؛ به گونه‌ای که حداقل از دوره یونان باستان، فلاسفه یونانی در این مفاهیم به صورت دقیق تأمل کرده و در ادامه هر مکتب و فلسفه‌ای آن را به صورت متفاوت تعریف کرده و زوایای آن را مشخص کرده‌اند. به عنوان نمونه، عدالت در مکاتب لیبرالیسم، سوسیالیسم و اسلام با یکدیگر متفاوت تعریف شده و در برخی از جوانب با هم متعارض‌اند. به منظور شناخت حقیقت مفاهیم عدالت و سلطه، ضرورت دارد تا این مفاهیم از دریچه نظریات مختلف و نوین مورد بررسی قرار گیرد. این مقاله به دنبال آن است تا تفاوت دیدگاه نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل و همچنین اسلام را به این مفاهیم عیان سازد. این مسئله با بررسی مفروضات، فرضیات و مباحث فرانظری هر کدام از این نظریات و مکاتب به انجام می‌رسد؛ زیرا تعاریف، ارزیابی‌ها و جهت‌گیری‌های هر فرد، نظریه و مکتبی مبتنی بر مباحث فرانظری هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است. به همین دلیل در این مقاله مفاهیم عدالت و سلطه از دریچه مباحث فرانظری سه مکتب و دیدگاه متفاوت، مورد تعریف، ارزیابی و بررسی قرار گرفته و در نهایت با یکدیگر مقایسه شده‌اند تا با یک بررسی مقایسه‌ای درک جامعی از این مفاهیم صورت پذیرد. با توجه به اینکه مبنای ارزیابی مفاهیم و پدیده‌ها در نظریات واقع‌گرای روابط بین‌الملل عقلانیت ابزاری و محاسبه سود و زیان مادی است، مسلم است که این مفاهیم نیز در قالب و پرتو این بینش و نگرش ارزیابی شده، به گونه‌ای که عدالت به معنای برخورداری بیشتر قدرتمندان از مواهب و به زیرسلطه رفتن طبیعی ضعفا توسط قدرتمندان است. در مقابل، نظریات پسااثبات‌گرا قرار

دارند که بر هویت‌ها، هنجارها و ارزش‌ها در عرصه داخلی و در روابط بین‌بازیگران روابط بین‌الملل تأکید می‌کنند. از جمله هنجارهایی که از جانب واقع‌گرایان مغفول مانده و نظریات پسااثبات‌گرا به آن توجه کرده‌اند مفاهیم عدالت و سلطه است. اسلام نیز به صورت کامل و جامع و با تأکید زیاد به مسئله عدالت و سلطه پرداخته است. مقاله حاضر قصد دارد این مسئله را بررسی کند که آیا عدالت اسلامی از لحاظ مفهومی با تعریفی از عدالت که توسط اندیشمندان غیردینی به‌ویژه غربی ارائه شده، قابل انطباق است و یا اینکه اساساً مفهومی متفاوت را بیان می‌کند؟ هدف پژوهش حاضر بررسی جایگاه عدالت و سلطه در نظریات مختلف روابط بین‌الملل با طرح این پرسش است که: نظریه‌های روابط بین‌الملل چه دیدگاهی در مورد عدالت و سلطه دارند؟ با توجه به اهمیت مباحث هنجاری برای پسااثبات‌گرایان، فرضیه این است که پسااثبات‌گرایان، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، به مبحث عدالت و سلطه مرتبط بوده و به آن توجه کرده‌اند. در رویکرد اسلامی نیز عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی مورد تأکید فراوان است. بسیاری از اندیشمندان مکاتب مختلف در تعریف و تفسیر مفهوم عدالت تا حد بسیار زیادی راه صحیح را پیموده‌اند؛ اما ایرادی که به آن‌ها وارد است این است که تنها به یک بعد از حقیقتی چند بعدی پرداخته و دیگر ابعاد و ارکان آن را مورد توجه قرار نداده‌اند؛ در حالی که اسلام با نگرشی جامع به این موضوع پرداخته و عدالت را از زوایای مختلف مورد بحث قرار داده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تطبیقی و گردآوری مطالب به صورت کتابخانه‌ای صورت پذیرفته است.

۱. مباحث فرانظری در روابط بین‌الملل

فرانظریه حوزه‌ای فرعی از روابط بین‌الملل است که سعی در پاسخ به این پرسش دارد که چه چیزی شکل‌دهنده یک نظریه خوب است؟ همان‌طور که معنای واقعیت به نظریه وابسته است، نظریه نیز برای اینکه کفایتش تضمین شود به بازاندیشی فرانظری وابسته است. فرانظریه «آنچه فراتر یا خارج از هر نظریه ماهوی، پژوهش تجربی یا عمل‌انسانی قرار دارد» است. آن

مفروضاتی که هر محقق باید از آن آگاه باشد و در صورت لزوم آن را به صراحت بیان کند، به موارد زیر مربوط می‌شود:

اول، این که جهان چگونه است؟ (هستی‌شناسی)؛

دوم، چگونه می‌توان جهان را شناخت؟ (معرفت‌شناسی)؛

سوم، کدام روش‌های تحقیق در مطالعه جهان به کار گرفته شود (روش‌شناسی)؟ بدین ترتیب، هر گونه اظهارنظر یا بررسی دقیق متون باید با در نظر گرفتن فرایندهای مربوطه محققان صورت گیرد (Sousa, 2010: 456). صاحب‌نظران بسیاری از اختلاف‌نظرها در حوزه محتوایی روابط بین‌الملل را ناشی از مسائل فرایندهای می‌دانند؛ زیرا همه نظریه‌پردازان به نوعی تعهد فرایندهای داشته و مباحث خود را از این دریچه مطرح می‌کنند.

۱-۱. هستی‌شناسی

هستی‌شناسی به ماهیت واقعیت یا هستی اشاره دارد که «جدا از ماهیت هر شیء موجود» است و به این پرسش می‌پردازد که «ماهیت واقعیت اجتماعی چیست؟» و «درباره چه چیزهایی باید بدانیم» (Kant, 2014: 69).

هستی‌شناسی‌ها ساختمان‌ها و مبانی زیربنایی هر مرجع و نظریه در روابط بین‌الملل را شناسایی می‌کنند. آن‌ها وجود موجودیت‌ها را در نظریه‌ها توصیف می‌کنند، چگونگی وجود و ارتباط این موجودیت‌ها با یکدیگر را توصیف می‌کنند و درنهایت باعث شکل‌گیری دیدگاه‌های متفاوت افراد از جهان می‌شوند (Hamilton, 2017: 156).

هر یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل دارای یک هستی‌شناسی خاصی بوده و ارائه‌دهنده دیدگاه خاصی از هستی و ماهیت وجودی روابط بین‌الملل است. آنچه در هستی‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد عبارت است از مؤلفه‌های: علیت، ماهیت بازیگر، ساختار-کارگزار و واقعیت بین‌المللی (Zolfaghari, 2022: 157). در حوزه هستی‌شناسی اثبات‌گرایان به جهان عینی و مادی خارج از ذهن اعتقاد دارند، ولی پسااثبات‌گرایان آن را برساخته بین‌الذهانی، زبانی و گفتمانی می‌دانند. پسااثبات‌گرایان جهان خارج از ذهن را انکار کرده و آن را یک

برساخته اجتماعی می‌دانند. اثبات‌گرایان دولت‌ها را مهم‌ترین بازیگر عرصه نظام بین‌الملل دانسته که کنشگری پیش‌اجتماعی، عاقل و با هویت و منافع پیشینی است و بر این اساس به دنبال به حداکثر رساندن سود و منفعت اقتصادی بدون توجه به منافع دیگران است. پسااثبات‌گرایان بازیگران بین‌المللی را شامل کنشگران دولتی و غیردولتی با ماهیت و هویت اجتماعی می‌دانند که به دنبال کسب منافع مناسب، مشروع و موجه بر مبنای منطقی اقتضاء و استدلال هستند. اثبات‌گرایان بر تأثیر ساختار بر کارگزار و پسااثبات‌گرایان به رابطه متقابل ساختار و کارگزار تأکید دارند (ولی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۰۴). هستی‌شناسی نقطه شروع همه تحقیقات است که پس از آن مواضع معرفت‌شناختی و روش‌شناختی فرد به‌طور منطقی دنبال می‌شود.

۲-۱. معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی بر چگونگی کسب یا توسعه دانش جهان توسط انسان متمرکز است. هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی به ترتیب این‌گونه از هم متمایز می‌شوند: «ماهیت هستی» و «معرفت هستی». هستی‌شناسی به آنچه می‌توانیم درباره جهان بدانیم و معرفت‌شناسی به چگونگی شناخت آن مربوط می‌شود (Kant, 2014: 70). آنچه می‌توان درباره واقعیت دانست، یک پرسش معرفت‌شناختی است. جایگاه هستی‌شناختی هر فرد بر موقعیت معرفتی او تأثیر می‌گذارد. بر اساس رویکرد هستی‌شناختی، پیامدهای معرفت‌شناختی فرانظریه نیز آشکار می‌شود. برای مثال، اگر دنیای روابط بین‌الملل به‌عنوان یک واقعیت عینی که توسط قوانین تجربی اداره می‌شود، تعریف شود، نظریه تجربی نیز برای درک آن ضروری و کارآمد است. در نتیجه، اگر هدف نظریه کشف واقعیت با تدوین فرضیه‌های تجربی است که قابلیت آزمون تجربی داشته باشند، دانش روابط بین‌الملل نیز محدود می‌گردد به تبیین روابط علی بین متغیرها. متعاقب آن سیاست بین‌الملل بر مبنای شناختی که معتبر تلقی می‌گردد مورد توجه و تصور قرار می‌گیرد (Zolfaghari, 2022: 157).

در معرفت‌شناسی بر مواردی مانند مطالعه و تبیین امکان‌شناخت، چگونگی دستیابی به شناخت، ماهیت نظریه و دانش روابط بین‌الملل، منابع، ابزار و متعلق شناخت، ملاک و معیار صدق و کذب و چگونگی آزمون، اعتباریابی و ارزیابی نظریه‌های موجود و مطلوب در روابط بین‌الملل تأکید می‌شود. اثبات‌گرایان معتقد به امکان شناخت قطعی با روش‌های تجربی و پسااثبات‌گرایان معتقد به عدم امکان شناخت قطعی پدیده‌های روابط بین‌الملل هستند. اثبات‌گرایان ملاک صدق و کذب یک نظریه را تناظر و تطابق آن با واقعیات مشهود می‌دانند. پسااثبات‌گرایان ملاک درستی آن را انسجام درونی به معنای نبود تناقض میان مفاهیم و گزاره‌های نظریه محسوب می‌دارند (ولی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۰۴).

۳-۱. روش‌شناسی

روش‌شناسی بر روش‌ها، شیوه‌ها و مکانیسم‌هایی تأکید دارد که انسان می‌تواند برای درک جهان از آن‌ها استفاده کند؛ بنابراین، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی درنهایت به هم مرتبط هستند. تفکیک این دو بسیار دشوار است، بنابراین معمولاً با هم بررسی می‌شوند (Sousa). (2010: 460) بنابراین نظریه‌های روابط بین‌الملل هر کدام بر یک هستی‌شناختی خاص مبتنی بوده که به تبع آن مواضع معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آن‌ها نیز روشن می‌شود. بر اساس مبانی فرائظری مطرح‌شده، در ادامه به بررسی جایگاه ارزش‌های اخلاقی در نظریه‌های اثبات‌گرا و پسااثبات‌گرا پرداخته می‌شود.

۳-۲. عدالت و سلطه در رویکرد اثبات‌گرا

اثبات‌گرایی به معنای به کارگیری روش علمی تجربی در کسب معرفت است، می‌توان جهان را با تجربه و مشاهده شناخت و حقیقت یا عدم حقیقت یک گزاره را با مشاهده تجربی مشخص کرد. پدیده‌ها را می‌توان دید و اثبات کرد. علم از ارزش‌ها جداست و اخلاقیات و ارزش‌ها قابل واریسی علمی و تجربی نیستند. منافع و هویت بازیگران از قبل تعیین شده و آن‌ها

به‌مثابه یک بازیگر اقتصادی در بازار، صرفاً برای حداکثرسازی منافع خود وارد اجتماع می‌شوند (8: Taqiyuddin & Rahmawati, 2020).

برای نواقع گرایانی مانند کنت والتز^۱، جهان خارج از ذهن و مستقل از شناخت انسان وجود دارد. ساختار نظام بین‌الملل مادی است و عملکرد دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل را تعیین می‌کند. دولت‌ها بازیگرانی خردمند و پیشااجتماعی بوده که در محیط راهبردی نظام بین‌الملل به دنبال کسب منافع بیشتر بر مبنای بازی با حاصل جمع صفر در رقابت با دیگران هستند. نواقع‌گرایی بیان می‌کند که همه کشورها در نظام بین‌الملل به‌صورت مشابه و بر اساس قواعدی عمل می‌کنند که ساختار نظام بین‌الملل بر آن‌ها تحمیل می‌شود. ساختار آنارشیک است و دولت‌ها باید برای رسیدن به امنیت و منافع خود، عقلانی عمل کنند و باید برای کسب قدرت، در محیطی که قدرت و امنیت کمیاب است با دیگران بجنگند و صرفاً به منافع خود فکر کنند (5: Brook, 2006). واقع‌گرایان وضعیتی را که به تصویر کشیده‌اند وضعیتی عینی، مادی، قابل مشاهده و قابل اندازه‌گیری علمی می‌دانند.

نورثالیسم فرض می‌کند که دولت‌ها به دنبال پیشبرد ترجیحات خود به‌گونه‌ای هستند که منافعشان را به حداکثر برسانند؛ در این مکتب هدف وسیله را توجیه می‌کند، بدین معنا که بازیگران برای رسیدن به هدف که کسب قدرت و امنیت است، از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند، حتی اگر مستلزم نقض ارزش‌های اخلاقی باشد؛ در این مسیر تعارض و جنگ حتمی است. هدف از جنگ کسب پیروزی با هر وسیله است (18: Read, 2012)؛ بنابراین نمی‌توان از هنجارهایی مانند عدالت‌طلبی و یا عدم سلطه سخن گفت. بازیگران منطقی فقط به پیگیری منافع خود می‌اندیشند و این مسئله به بهای بی‌عدالتی و سلطه صورت می‌پذیرد.

در این رویکرد هر کس به همان اندازه حق دارد که قدرت دارد؛ بنابراین قدرت‌های بزرگ می‌توانند به دیگر قدرت‌ها سلطه خود را اعمال کنند و این مسئله مطابق با قوانین و اصول رئالیستی است. عدالت از این منظر با قدرت سنجیده می‌شود، قوی‌ترها هر چه حکم

1- Waltz

کنند عین عدالت است و ضعیف‌ترها می‌باید به آن تن دهند. کشورهای بی‌منابع که دارای منابع قدرت بیشتری هستند، می‌توانند به منابع بیشتری دست پیدا کنند و توان اقدامات بیشتری نسبت به ضعفا خواهند داشت. این مسئله منجر به نابرابری شده و زمینه‌ساز ظلم، ستم، بی‌عدالتی، غارت اموال، ثروت و منابع کشورهای ضعیف است، ولی در رویکرد واقع‌گرایی این مسائل جزء ارزش‌ها و افتخارات محسوب شده و نه تنها بی‌اخلاقی، ضد ارزش و بی‌عدالتی نیست، بلکه عملی کاملاً طبیعی، عقلانی و اخلاقی محسوب می‌شود (Fazleeva, 2013: 1-3).

سلطه‌طلبی و به تبع آن، بی‌عدالتی مختص نظام بین‌الملل نیست، بلکه در عرصه داخلی نیز رئالیست‌ها بر حاکمیت ملی یک‌دست و فراگیر تأکید دارند. در این راستا خرده‌فرهنگ‌ها می‌باید حاکمیت ملی را بپذیرند و هرگونه اقدام تفرقه‌آمیز یا جدایی‌طلبانه که منجر به ضعف داخلی و سوءاستفاده دشمن است را کنار بگذارند. در این زمینه رئالیست‌ها بر اقتدارگرایی داخلی به‌ویژه در مواقع بحران و جنگ تأکید کرده‌اند (Kliem, 2020: 2). در این مواقع احساسات ناسیونالیستی برانگیخته، تحرکات داخلی سرکوب و بر بیگانه‌ستیزی تأکید می‌شود. در اندیشه رئالیستی سلطه و بی‌عدالتی برای رسیدن به منافع اهمیتی ندارد، ولی می‌باید توجیه شود. در این صورت اقداماتی سلطه‌طلبانه و بی‌عدالتی‌های صورت گرفته با مقاومت کمتری مواجه شده و هزینه کمتری برای ایجاد نظم و امنیت پرداخت می‌شود. به‌طور کلی با توجه به اینکه نواقح گرای بازیکران را موجوداتی عقلانی دانسته که می‌باید بر اساس عقلانیت ابزاری و محاسبه سود و زیان مادی به نفع خود و ضرر دیگری اقدام کند، همین مسئله در نهایت باعث سلطه‌طلبی، ظلم به دیگران، نابرابری و بی‌عدالتی می‌شود. همه این موارد جزء اصول و قوانین رئالیستی است و چون در راستای منافع ملی صورت می‌پذیرد، اعمالی غیراخلاقی محسوب نمی‌شوند.

۳. عدالت و سلطه در رویکرد پسااثبات‌گرا

پسااثبات‌گرایان شامل طیف وسیعی از نظریات انتقادی روابط بین‌الملل مانند پست‌مدرنیسم، فمینیسم، مکتب انگلیسی، سازه‌نگاری، نظریه انتقادی و دیگر دیدگاه‌ها است که همگی در

نقد رویکرد نورثالیستی اشتراک نظر دارند. به لحاظ هستی‌شناختی معتقدند جهان برساخته اجتماعی، محصولی گفتمانی، زبانی و بین‌الذهانی است. ارزش‌ها از واقعیات جدا نیست. کنشگر و محقق دارای فرهنگ، هویت و ارزش‌های خاص خود است که لاجرم در نتایج تحقیق وی اثرگذار است. پدیده‌ها را نمی‌توان با رابطه علی معلولی مورد شناسایی قرار داد، بلکه چون جهان اجتماعی دارای معناست، لاجرم باید مورد تفسیر و معناکاوی قرار گیرد (Ahmed, 2008: 2). کنشگر را موجودی اجتماعی دانسته که هویت، ارزش‌ها، هنجارها و فرهنگ بر تعاملات وی تأثیرگذار است و منافع و هویتش در چارچوبی بین‌الذهانی در تعاملات اجتماعی دائماً در حال تغییر و تحول است. به اعتقاد آن‌ها واقعیت‌های مادی یا خام تنها از طریق فرآیند تعاملات و اعمال اجتماعی در یک بافت اجتماعی بین‌الذهانی معنا می‌یابند؛ بنابراین، علایق بازیگران نه تنها یک محصول معین بلکه «محصولات شناختی اجتماعی» هستند (Guzzini, 2000: 160).

با این مبانی فرانظری، کنشگران در رویکرد پسااثبات‌گرایی قائل به عقلانیت ابزاری نبوده و برای رسیدن به هدف به هر ابزاری متوسل نشده، بلکه ارزش‌ها، اخلاقیات و هنجارها نیز برایشان اهمیت دارد، بنابراین کنشگران به هنجارهایی مانند عدالت‌طلبی و مساوات و برابری حکم می‌دهند. از جمله نظریاتی که در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد نظریه انتقادی، مکتب انگلیسی و سازه‌نگاری است.

۳-۱. نظریه انتقادی

نظریه انتقادی در معنای خاص، همان مکتب فرانکفورت است. مهم‌ترین نظریه‌پردازان آن هورکهایمر^۱، آدورنو^۲ و هابرماس^۳ هستند. این افراد تجدد و روشنگری مدرنیته و عقلانیت اثبات‌گرایی، به ویژه تجلیات فرهنگی و معرفتی آن را نقد کرده، سعی دارند تجدد را به سمت

-
- 1- Horkheimer
 - 2- Adorno
 - 3- Habermas

ابعاد فراموش شده آن هدایت کنند (Bohman, 2005: 3). نظریه انتقادی معتقد است اثبات گرایی که مبتنی بر عینیت گرایی کاذب است، محتوای اجتماعی واقعیات و ایده‌ها را پنهان می‌سازد. همچنین عینیت، قطعیت و بی‌طرفی علمی ممکن نبوده و ارزش‌ها از واقعیات جدا نیست. همه نظریه‌ها به نفع کسی و برای هدفی خاص است. نمی‌توان شناخت را از ابعاد سیاسی، اخلاقی و ایدئولوژیک بی‌طرف دانست، بلکه هر شناختی منافع مشاهده‌گر و محقق را بازتاب می‌دهد. به همین لحاظ آن‌ها عقلانیت اثبات‌گرا را که درنهایت به تسلط بر طبیعت و همچنین به سلطه غرب بر دیگر جوامع منجر شد را رد می‌کنند (Nilsson, 2023: 1). این مکتب به دنبال تغییر و رهاسازی است. آن‌ها برخلاف اثبات‌گرایان که نگران نظم و ثبات‌اند، سعی دارند که هم‌زمان با نشان دادن تغییرپذیری (تاریخی بودن) وضعیت موجود، پیامدهای ناعادلانه بودن آن را نیز که نشان از سلطه غرب و سیستم سرمایه‌داری با به‌کارگیری روش‌های اثبات‌گرایانه بر دیگر جوامع دارد را نیز نشان دهند. نظریه انتقادی اثبات‌گرایی را از این منظر که محافظه‌کار و سرکوبگر بوده و امکانات تغییر را نظام بین‌الملل درک نمی‌کند، نقد کرده و با ایجاد تفکر آرمانی، قائل به سعادت، آزادی و رهایی بشریت است؛ بنابراین نظریه‌ای هنجاری و ارزشی و یک پروژه رهایی‌بخش بوده که متعهد به تشکیل جهانی برابرتر و عادلانه‌تر است (Yalvaç, 2017: 3).

نظریه انتقادی مرزهای ملی را کم‌اهمیت دانسته و به هنجارهای جهان‌شمول مانند حقوق بشر، آزادی، رهایی از سلطه، عدالت، رهایی از فقر و شکنجه اهمیت می‌دهد. توجه به تفاوت‌ها و احساس مسئولیت نسبت به دیگر آحاد بشر از مهم‌ترین خواسته‌های این مکتب است. این نظریه به دنبال رهایی‌بخشی فرودستان و ستم‌دیدگان از سلطه بوده و با توتالیتریسم سیاسی و فرهنگی مخالف است. در این رویکرد هرگونه گفتمان غالبی منعکس‌کننده ارزش‌ها و منافع گروه‌های مسلط است (Duignan, 2022: 4).

پیروان این مکتب متأثر از نظریه کنش ارتباطی^۱ هابرماس، مبحث «اخلاق گفتمانی»^۲ را مطرح کرده، در سطح بین‌المللی نیز به دنبال اعمال آن هستند. در این راستا جامعه مدنی یا سپهر عمومی در سطح جهانی می‌باید صورت پذیرد و گفتگوی فارغ از سلطه در سطح جهانی اعمال شود. این مسئله باعث شکل‌گیری «اجماع معرفتی» شده که ملاک معرفت و حقیقت به شمار می‌رود (Roach, 2009: 68). اهمیتی که نظریه انتقادی به ارزش‌ها، هنجارها و گفتمان‌ها داده است، باعث شده که پیروان آن‌ها به دنبال نفی استبداد و ایجاد دموکراسی در عرصه داخلی و سلطه‌زدایی به‌ویژه از کشورهای جهان سوم در سطح نظام جهانی باشند. آن‌ها عقلانیت ابزاری مورد تأکید نواقح‌گرایی که توجیه‌گر منفعت‌گرایی قدرت‌های بزرگ است را نقد کرده و جامعه جهانی را به بازگشت به «اخلاق هنجاری» دعوت می‌کنند که بیانگر کاهش نابرابری در سطح جهانی، برقراری عدالت جهانی و احترام به تنوع فرهنگی است (Ferreira, 2018: 2).

نظریه پردازان انتقادی معتقدند عقلانیت ابزاری در رویکرد اثبات‌گرا منجر به سیطره سرمایه‌داری و مدرنیسم شده است. آنچه آدورنو در «شخصیت اقتدارطلب»^۳ به آن پرداخته در همین حیطه قرار دارد، به گونه‌ای که توده‌ها قدرت و اختیار نقادی از سیستم را به شکل مداوم از دست می‌دهند. آدورنو در این مبحث در پی نشان دادن ریشه‌های فاشیسم و اقتدارطلبی است که به سلطه منجر می‌شود (Adorno, 2020: 1). هورکهایمر و آدورنو در مطالعات متعدد خود بر سلطه مدرنیسم، تجلیات آن مانند استالینیسم و نازیسم که به نژادپرستی و یهودی‌ستیزی انجامید، به سلطه استعماری غرب در دنیای قدیم و سلطه ساختارهای ایدئولوژیک جدید، به بی‌عدالتی، فقر و خشونت فراگیر در نقاط مختلف جهان و غیره اشاره کرده‌اند (Ingram, 2018: 502). نقد عقلانیت و علم مدرن مهم‌ترین بحث کتاب مشترک آدورنو و هورکهایمر با عنوان **دیالکتیک روشنگری**^۴ است. آن‌ها در این کتاب

- 1- Communicative Action Theory
- 2- Discursive Ethics
- 3- Authoritarian Personality
- 4- Dialectic of Enlightenment

معتقدند اثبات‌گرایی به سلطهٔ فن‌سالارانه می‌انجامد. علم مدرن برای توجیه سرمایه‌داری صنعتی است که با ابزار فناوری جامعه را تحت کنترل قرار می‌دهد، ولی منویات خود را این‌گونه پنهان می‌سازد. علم مدرن انسان را به شیء تبدیل می‌کند، همه‌چیز انسان را به اشیاء قابل خرید و فروش تبدیل می‌کند. علم مدرن بازگوکنندهٔ واقعیات نیست. آن‌ها روی دیگر روابط قدرت هستند (آدورنو و هورکهایمر، ۱۴۰۱).

در نظریهٔ انتقادی، برخلاف نواقح‌گرایی، برای ایجاد عدالت بیشتر و توجه به نقش کشورهای ضعیف‌تر در معادلات جهانی، بر ظرفیت جنبش‌های اجتماعی، ایجاد نهادها و سازمان‌های نوین جهانی که منافع همگان را مدنظر قرار دهد، توجه به منابع اخلاقی و هنجاری تأکید شده است. این نظریه در پی رهایی انسان از ساختارهای سلطه است، ساختارهایی که در نظام موجود طبیعی انگاشته شده و باید روابط ناعادلانه در آن افشا شود. یک محقق انتقادی به مباحثی در عرصه علوم اجتماعی می‌پردازد که شاید به لحاظ پژوهشی ارزش زیادی نداشته باشد، مسائلی از قبیل گروه‌های تحت ظلم و فرودستان جامعه داخلی و بین‌المللی، ستم‌دیدگان، شکست‌خوردگان، حاشیه‌نشین‌ها، گروه‌های ضعیف و استعمارشدگان از جمله این موارد است. لینکلتر^۱ معتقد است که باید ساختارهای سیاسی جدیدی که به منافع «بیرونی‌ها»^۲ نیز توجه شود ایجاد کرد، این مسئله مستلزم توجه به نوعی عام‌گرایی است که علاوه بر توجه به تفاوت‌ها، هم‌زمان احساس مسئولیت فراگیری نسبت به همه افراد بشر داشته باشد (McNay, 2022: 23). نظریه انتقادی معتقد است که ساختارهای اقتصادی جهانی که تحت سلطهٔ جهان غرب است باعث سلطهٔ غرب بر سایر کشورها، به‌ویژه کشورهای جهان سوم شده و خواستار رهایی از این سیستم هستند. نظریهٔ انتقادی نه تنها یک رویکرد دانشگاهی، بلکه یک پروژهٔ سیاسی رهایی‌بخش است که متعهد به تشکیل جهانی برابرتر و عادلانه‌تر است. به بیان هورکهایمر، «نظریه هرگز صرفاً به دنبال افزایش دانش نیست.

- 1- Linklater
- 2- Outsiders

هدف آن رهایی انسان از بردگی است». وی اهداف نظریه انتقادی را این گونه توصیف می‌کند: «تلاش برای وضعیتی که در آن استثمار یا ستم وجود نداشته باشد، بلکه یک موضوع فراگیر، یعنی انسان خودآگاه، وجود داشته باشد» (Horkheimer, 2002: 246)؛ بنابراین نظریه انتقادی یک نظریه هنجاری است که به طور جد با بنیان‌های فرانظری اثبات‌گرایی که منجر به سلطه بر انسان‌هاست مقابله می‌کند.

۲-۳. مکتب انگلیسی

مکتب انگلیسی به آراء و نظریات اندیشمندانی اشاره دارد که از دهه هفتاد میلادی به بعد در مقابل نظریات اثبات‌گرا قرار گرفته و به طرح مفهوم «جامعه بین‌الملل» پرداختند. در مکتب انگلیسی آنارسی در نظام بین‌الملل پذیرفته می‌شود، ولی در عین حال نظام بین‌الملل را تابع یکسری قواعد می‌داند (Hawre, 2022: 92). آن‌ها به دولت‌ها در درون یک جامعه که دارای قوانین، منافع و ارزش‌های مشترک بوده و در حفظ نهادهای بین‌المللی سهیم‌اند معتقدند. این مفهوم در مقابل مفهوم رئالیستی «نظام بین‌الملل» قرار می‌گیرد که دولت‌ها را در یک ساختار آنارشیک فرض کرده که هر یک به دنبال منافع خود هستند؛ بنابراین، جامعه بین‌المللی از نظام دولتی فراتر رفته و افراد، بازیگران غیردولتی و در نهایت جمعیت جهانی را کانون هویت‌ها و ترتیبات اجتماعی جهانی قرار می‌دهد (Stivachtis, 2018: 1). این تعریف از جامعه بین‌الملل بین‌الذهانی است؛ زیرا به عنوان نکته اصلی، نه هیچ عامل مادی، بلکه مفهوم نمادین بازیگران اجتماعی را مطرح می‌کند که آگاهانه با ارزش‌ها و منافع مشترک پیوند خورده‌اند (Maione De Souza, 2008: 97).

توجه به هنجارها و قواعد سبب می‌گردد رفتار دولت‌ها را صرفاً بر اساس عوامل قابل مشاهده و اندازه‌گیری که مورد تأکید اثبات‌گرایی است، تقلیل ندهند، مبانی رفتاری دولت‌ها را صرفاً بر اساس تعارض بر سر قدرت تحلیل نکنند، بلکه هنجارها، ارزش‌های اخلاقی، حقوق و تعهدات را نیز دارای اهمیت بدانند. نظریه انگلیسی رویکردی تاریخی، تفسیری و هنجاری به امور دارد (Suganmi, 2004: 29). با اهمیت یافتن فرهنگ، هنجارها و

قواعد در این رویکرد، یک نوع هستی‌شناسی ساخت‌گرا ایجاد می‌شود. در این رویکرد نمی‌شود مسائل اخلاقی و هنجاری را از روابط بین‌الملل جدا یا حذف نمود؛ زیرا سرشت روابط بین‌الملل (جامعه بین‌الملل)، این اجازه را نمی‌دهد. دولت‌ها به این دلیل که از نماینده انسان‌اند، لاجرم مواضعی اخلاقی دارند (Bevir & Hall, 2020: 154).

در این مکتب روابط بین‌الملل یک شاخه از روابط انسانی است که در آن بر هنجارهایی نظیر نظم، عدالت، رهایی از سلطه، امنیت و استقلال تأکید می‌گردد. این نوع نگاه باعث شده است که بر ارزش‌ها و هنجارهای مشترک جهانی توجه خاصی صورت پذیرد (Kaczmarzka, 2017: 3). همچنین نگرش جدی به همبستگی‌های جهانی بر اساس نگرش‌های اخلاقی وجود دارد، از جمله اینکه به تعهدات عدالت‌طلبانه نسبت به همه انسان‌ها تأکید می‌شود (Sleat, 2016: 170). غایت آمال مکتب انگلیسی شکل‌گیری جامعه جهانی به جای جامعه بین‌المللی است که در آن مواردی مانند رهایی از سلطه و عدالت قابل‌اعمال است. ولی مکتب انگلیسی به این مسئله نیز واقف است که هرگونه تلاش جدی برای توسعه یک جامعه جهانی (مثلاً با پیشبرد یک قانون جهانی حقوق بشر)، منجر به تضعیف کشورهای خواهد شد که پایه جامعه بین‌المللی هستند (Buzan, 2001: 478). هدلی بال^۱ از سه سطح عدالت در جهان سیاست سخن گفته است:

۱. عدالت بین دولتی، که در مورد برابری حاکمیت دولت‌هاست؛
 ۲. عدالت بشری یا فردی، که شامل حقوق بشر می‌شود،
 ۳. عدالت جهانی که در مورد مسائلی است که برای جهان در کل درست و خوب است، مانند استانداردهای زیست‌محیطی (Maione De Souza, 2008: 113).
- مکتب انگلیسی در کنار عدالت بر نظم نیز تأکید زیادی دارد، از این رو برای تأمین نظم و عدالت که به نوعی به هم پیوسته هستند، راهکارهایی ارائه داده است.

1- Hedley Bull

مکتب انگلیسی با فرضیهٔ واقع‌گرایی که افراد پرخاشگر و منفعت‌طلب بوده و میل به سلطه دارند مخالفت کرده و معتقد است اغلب افراد غیرتهاجمی عمل کرده و دیگرگرا هستند و باید در مقابل افراد قدرت‌طلب در عرصه داخلی و بین‌المللی با تأسیس نهادها و سازمان‌های جهانی قد علم کرد. از این رو مکتب انگلیسی برای برقراری نظم، عدالت و رهایی از سلطه به هنجارها، نهادسازی و حقوق بین‌الملل اهمیت می‌دهد (Barkin, 2009: 4). مفهوم عدالت در مکتب انگلیسی اهمیت زیادی دارد تا جایی که اگرچه جنگ نیز به‌عنوان یک نهاد در کنار موازنه قدرت، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی و نظام مدیریتی قدرت‌های بزرگ برای تأمین نظم در جامعه دولت‌ها مورد اشاره است، ولی تأکید بر جنگ عادلانه قرار دارد (Williams, 2010: 1).

موضوع حقوق بشر و به دنبال آن مداخلات بشردوستانه برای مکتب انگلیسی موضوع مهمی است؛ زیرا نمونه برجسته‌ای است که در آن انتظار می‌رود جامعه بین‌المللی توافق نمایند عدالت فردی را بر اصول حاکمیت و عدم مداخله ترجیح دهند؛ از این رو رویکرد جامعه بین‌المللی در سال‌های پس از جنگ سرد به جای توجه به نظم و حاکمیت، به گسترش عدالت و اهتمام به حقوق بشر عنایت داشته است (Buzan, 2017: 15).

هدلی بول خواستار شکل‌گیری اجماع در مورد عدالت است. به اعتقاد وی با لحاظ کردن تقاضاهای کشورهای جهان سوم و جهانی کردن فرهنگ بین‌المللی با گنجاندن عناصر فرهنگ غیرغربی در آن اجماع در مورد عدالت حاصل می‌شود (Hoffman, 2013: 190). بول در آخرین نوشته‌های خود، در جنبشی که آن را «شورش علیه غرب»^۱ نامید، بیش از پیش به پرسش از فرهنگ مسلط روی آورد. این شورش بر پنج موضوع استوار بود:

- مبارزه برای برابری حاکمیت؛
- انقلاب‌های ضداستعماری؛
- مطالبات برای برابری نژادی؛
- مبارزه برای عدالت اقتصادی؛

- مبارزه با امپریالیسم فرهنگی.

این مطالبات نظم حقوقی تحت سلطه اروپا را به چالش کشید. بول خواسته‌های جهان سوم برای ایجاد برابری را امری مثبت می‌دانست. از نظر بول اقدامات کشورهای جهان سوم عدالت طلبانه است؛ بنابراین معیارهای عدالت بول، ضد سلطه است. هیچ سلطه‌ای از جانب غرب بر جهان سوم قابل تأیید نیست. هیچ نظم سلطه‌آمیز و ناعادلانه تداوم نخواهد داشت؛ بنابراین اگر عدالت اجرا نشود، هیچ نظمی نیز وجود نخواهد داشت. تا وقتی فقر، سوء تغذیه، تخریب محیط‌زیست، بی‌عدالتی، سلطه، کوچ اجباری و جرم و جنایت در کنار جنگ و خشونت وجود داشته باشد، هیچ نظمی ایجاد نمی‌شود (Maione De Souza, 2008: 111).

بول از عدالت مبادله‌ای و توزیعی به معنای انتقال منابع اقتصادی از کشورهای ثروتمند به فقیر سخن به میان آورده است. به اعتقاد وی باید در عرصه جهانی توزیع عادلانه قدرت و ثروت بین دو قطب شمال و جنوب انجام شود، در این صورت فقر و بی‌عدالتی مرتفع می‌گردد. وی مدعی است که نباید با همه کشورها بر اساس قوانین مشابه عمل کرد، بلکه برخی از آن‌ها باید از امتیازات ویژه‌ای برخوردار شوند تا بتوانند پیشرفت کنند. نظم کنونی نیازمند عدالت است و باید بین شمال و جنوب گفتگو صورت پذیرد (Maione De Souza, 2008: 111).

بنابراین موضوع نظم و عدالت در مکتب انگلیسی اهمیت زیادی دارد و به نوعی به هم پیوسته است، به گونه‌ای که بدون وجود عدالت ایجاد نظم دشوار می‌شود؛ بنابراین لازم است که عدالت در سطوح داخلی و بین‌المللی اجرا شود.

۳-۴. سازه‌انگاری

یک نظریه یا پارادایم نظری بر جنبه‌های مهم خاصی از واقعیت تمرکز می‌کند و سایر جنبه‌ها را کنار می‌گذارد. همیشه زمینه‌های خاصی وجود دارد که توسط نظریه پوشش داده نمی‌شود (Choi, 2015: 116). این مسئله که سیاست بین‌الملل در واقع از چه چیزی ساخته شده است؟ فیزیکی است یا مادی؟ ایده‌پردازی است یا انتزاعی؟ آیا هر دو است؟ آیا تغییرات در سیاست

بین‌المللی ناشی از عوامل مادی است یا فکری؟ آیا ارزش‌ها از واقعیات جدا هستند؟ عوامل هنجاری و ارزشی در تبیین سیاست بین‌المللی اهمیت دارند یا عوامل مادی؟ این پرسش‌ها از سوی نظریات مختلف اثبات‌گرا و پسااثبات‌گرا به صورت‌های مختلفی پاسخ داده می‌شود. در این میان سازه‌انگاری رویکردی میانه در پیش گرفته و حدفاصل اثبات‌گرایان و پسااثبات‌گرایان قرار گرفته‌اند.

به اعتقاد سازه‌انگاران ساختارهای اجتماعی دارای مؤلفه‌های مادی و اجتماعی هستند و هویت‌ها و ترجیحات بازیگران ناشی از تأثیرات متعدد، از جمله این ساختارهای اجتماعی است (Chernoff, 2007: 69). بازیگران در رویکرد اثبات‌گرا غیراجتماعی هستند، برای آن‌ها ایده‌ها در نهایت متغیرهایی مداخله‌گر محسوب می‌شوند نه مستقل، ولی برای سازه‌انگاران عوامل فکری و روان‌شناختی، به‌ویژه نقش هویت بر رفتار بسیار زیاد است (Choi, 2015: 114). این نظریه برای سوژه‌ها به دلیل شکل دادن به فضای بین‌الذهانی، بیشتر از ابژه‌ها نقش قائل است. این فضای بین‌الذهانی سبب شکل‌گیری هرگونه رفتار، از جمله رفتار سیاسی است (Guzzini, 2000: 160)؛ بنابراین سازه‌انگاری دارای هستی‌شناسی ضد ماده‌گرایی است و معتقد است به منظور تفسیری جامع از عرصه جهانی نیاز به توجه به قواعد، هنجارها، فرهنگ و انگاره‌هاست. سازه‌انگاران بر انگیزه‌های سیاسی کنش‌های اجتماعی، از جمله هنجارها و هویت تأکید دارند. این انگیزه‌های فکری یا اجتماعی - روانی عمدتاً توسط بخش اخلاقی یا عاطفی شخصیت انسان و یا عقلانیت ارزش‌محور اداره می‌شوند. برای تبیین مناسب سیاست خشم، وفاداری و احساس عدالت در سطوح بین‌المللی، به مفروضات انعطاف‌پذیرتری در مورد بازیگران اصلی و انگیزه‌های آن‌ها نسبت به فرضیات عقلانیت ابزاری نیاز است. البته آن‌ها در نهایت عقلانیت ابزاری و ارزش‌محور را مکمل یکدیگر می‌دانند (Choi, 2015: 110). این بدان معناست که در این نظریه کنشگران در سیاست بین‌المللی در عین اینکه به دنبال منافع خود هستند به منافع دیگران نیز توجه کرده تا اندازه‌ای مراعات انصاف، عدالت و هنجارها را نموده و از سلطه بر دیگران پرهیز می‌کنند.

هنجارها نه تنها رفتار بازیگران را محدود کرده یا تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه علایق و هویت آن‌ها را نیز بازتعریف می‌کنند. به‌عنوان مثال، قبل از اواسط دهه ۱۹۸۰، ایالات متحده منافع استراتژیک و اقتصادی را در رابطه با آپارتاید آفریقای جنوبی در اولویت قرار داده و در مقابل تحولات این کشور سکوت کرد، اما فعالان فراملی ضد آپارتاید توانستند «هنجار جهانی برابری نژادی» را ترویج کنند. این به‌نوبه خود باعث «بازسازی» منافع ملی ایالات متحده و تغییر سیاست‌های آن در قبال آفریقای جنوبی شد. در واقع، این مطالعه موردی خاص نشان می‌دهد که تغییر ساختار هنجاری نظام بین‌الملل - به‌اندازه توزیع قابلیت‌های مادی - برای توضیح الگوهای تعاملات بین‌المللی لازم است (Choi, 2015: 115).

سازهانگاران رفتار کنشگران در سیاست بین‌الملل را تنها با انگیزه‌های مادی تبیین نمی‌کنند، بلکه به ساختارهای معنایی نیز توجه دارند. به‌عنوان مثال احساس بی‌عدالتی، ظلم و کینه‌ای که اسلام‌گرایان افراطی نسبت به جهان غرب و هژمونی امریکا داشته، نقش اصلی در حملات یازده سپتامبر را ایفا نموده که نمی‌توان این رفتار را با تبیین رئالیستی ناشی از سود و زیان مادی محاسبه نمود، بلکه اقدامشان به هویت دینی و احساس کینه و ناامیدی این افراد بازمی‌گردد (Choi, 2015: 117). زیرا کنشگران در این اقدام هیچ دستاورد مادی نداشته و جان خود را نیز از دست داده‌اند.

نمونه تبیینی دیگر در مورد فروپاشی شوروی است. اگرچه نواقح گرایان از منظر ساختاری این رخداد را تبیین نموده و به آنچه در داخل کشورها می‌گذرد توجهی ندارند، سازهانگاران معتقدند جنگ سرد به این دلیل پایان یافت که شهروندان عادی در کشورهای تحت کنترل شوروی در اروپای شرقی تصمیم گرفتند علیه ساختارهای قدرت موجود شورش کنند. شورش افراد تحت ظلم و سرکوب شده از کشوری به کشور دیگر در امپراتوری وسیع اتحاد جماهیر شوروی سرایت کرد و منجر به فروپاشی تدریجی آن بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۱ شد (Antunes & Camisão, 2018: 2). همه افرادی که دارای هویت مشابه بودند تحت لوای پرچم‌های مجزا حاکمیت یافتند؛ بنابراین نقش هویت در تبیین رفتار

کنشگران در رویکرد سازه‌انگاری زیاد است. این مسئله نسبت به موضوع عدالت و سلطه در روابط بین‌الملل از این رو دارای اهمیت است که کشورها معمولاً نسبت به هم‌کیشان و افرادی که هویت مشابه دارند حساسیت نشان داده و اگر تحت ظلم و ستم باشند مساعدت می‌کنند. قدرت‌های بزرگ که در نظام بین‌الملل سلطه‌طلب هستند ممکن است نسبت به هم‌کیشان خود رویه دیگری در پیش گیرند و یا نسبت به کمک‌های اقتصادی و بشردوستانه مساعدت بیشتری لحاظ دارند. این موضوع به‌ویژه از دیدگاه اسلامی حائز اهمیت است؛ زیرا در اسلام نسبت به مساعدت به مظلومان و افرادی که تحت ظلم و ستم هستند، به‌ویژه اگر مسلمان باشند توصیه زیادی شده است. بنابراین هویت می‌تواند به چگونگی تعریف یک ملت از «تهدیدها» و همچنین «منافع» مرتبط شود. همچنین تعاریف از هویت ملی تأثیرات قابل توجهی بر سیاست‌های امنیت ملی دارد.

هویت ملی یا دولتی معمولاً در رابطه با شناسایی دشمنان یا رقبای خود و نحوه غلبه بر تهدید (درک شده) که آن‌ها ایجاد می‌کنند، توسعه می‌یابد (Choi, 2015: 114). سازه‌انگاران معتقدند که نظریه‌ها باید در خدمت اهداف اخلاقی، به‌ویژه آن‌هایی که به عدالت اجتماعی و رهایی گروه‌های اجتماعی تحت ستم توجه دارند، باشند. اگرچه سازه‌انگاران با آنارشی در نظام بین‌الملل موافقت دارند، ولی شیوه‌ای که نظام بین‌الملل را درک می‌کنند با نواقح گرایان متفاوت است. آن‌ها با لیبرال‌ها موافقت دارند که وقتی هنجارها، رژیم‌ها و قواعد اخلاقی خاصی وجود دارد، می‌توان بر بسیاری از مشکلات که هرج و مرج با خود می‌آورد غلبه کرد و با دیگر بازیگران همکاری نمود (Chernoff, 2007: 70). از این رو پیروان سازه‌انگاری برای غلبه بر آنارشی بر دیپلماسی و گفتگو تأکید می‌کنند؛ زیرا گفتگو باعث ایجاد پیوندهای بین‌الذنهانی شده و ارزش‌های اخلاقی و هنجارهایی مانند عدالت، صلح، حقوق بشر را در سطح نظام جهانی شکل می‌دهد و باعث دوری از آنارشی، رقابت برای قدرت و درنهایت جنگ می‌شود.

۴. عدالت و سلطه در اسلام

در رویکرد اسلامی به لحاظ هستی‌شناختی جهان واقعی خارج از ذهن و مستقل از شناخت محقق وجود دارد. واقعیات طبیعی و اجتماعی، فارغ از ادراکات و تصورات انسان، حقیقتی که نفس الامر نامیده می‌شود، وجود دارد. نفس الامر در گزاره‌های تجربی، واقعیت‌های مادی است، در وجدانیات، واقعیت‌های نفسانی و در گزاره‌های منطقی نیز ذهن است. هستی و وجود برخلاف اثبات گرایی، صرف و مساوی ماده نیست، بلکه واقعیت‌هایی که نامحسوس بوده و قابل مشاهده نیستند نیز وجود دارند. در اسلام پدیده‌های طبیعی و غیرطبیعی اصالت ذاتی دارند، پس جهان از موجودیت‌های متمایز و مجزایی نظیر افراد، اعیان، ساختارهای مادی و غیرمادی، فرایندها و حوادث تشکیل شده که فرازمانی و فرامکانی بوده و دارای ذات و جوهرند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۵۳-۵۴).

همچنین در جهان طبیعی و اجتماعی بین پدیده‌ها رابطه علی وجود دارد که قابل کشف و تبیین هستند. بر اساس اصل علیت همه امور را در تأثیر و تأثر با یکدیگر قابل بررسی می‌داند که همه آن‌ها در نهایت به یک اصل واحد رسیده و آن اصل توحید است؛ بنابراین برای رسیدن به سعادت می‌باید به ارزش‌ها و اصول دینی پایبندی نشان داد که ممکن است منطبق، جدا یا متضاد با عقلانیت ابزاری باشد. در اسلام جهان طبیعی و اجتماعی از قوانین و قواعد ثابت و تغییرناپذیری در گذر زمان متأثر هستند. پس پدیده‌های اجتماعی و دینی مانند پدیده‌های اجتماعی قاعده‌مند بوده و می‌توان آن‌ها را به شکل قواعد و قوانین عام و کلی بیان کرد. به لحاظ معرفت‌شناختی نیز انسان می‌تواند به حقیقت اشیاء و پدیده‌ها دست یافته و یقین حاصل کند. همچنین ارزش‌های اخلاقی و انسانی که رفتار فردی و جمعی را جهت می‌دهد، ذهنی یا قراردادی نبوده، بلکه به دلیل نشأت گرفتن از فطرت انسان، اموری واقعی و قابل کشف هستند؛ بنابراین انسان صفاتی مانند دروغ، خیانت، ظلم، بی‌عدالتی و ... را ذاتاً قبیح دانسته و به صفاتی نظیر نوع دوستی، آزادگی، عدالت و ایثار تمایل پیدا می‌کند. همچنین ارزش‌هایی مانند صلح پاس داشته می‌شود. از آنجا که صلح پایدار مبتنی بر قسط و عدالت اجتماعی است و ظلم و نابرابری عدالت را تهدید می‌کند، به‌منظور رسیدن به صلحی عادلانه،

می‌باید با ظلم مبارزه نمود. اسلام برتری طلبی و سلطه را به این دلیل که مستلزم ظلم و بی‌عدالتی است نفی کرده است. بر این اساس نظام بین‌الملل می‌باید به صورت عادلانه سامان یابد تا در آن ظلم به حداقل برسد (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۴-۲۳).

در اسلام عدالت را می‌توان از نظر اهل تسنن و تشیع جداگانه مورد بررسی قرار داد؛ در حالی که اغلب اهل تسنن عدالت را منحصر در امور اخلاقی و ویژگی‌های شخصی قرار می‌دهند، اهل تشیع با نگرش به عدالت به عنوان یکی از اصول بنیادین دین، آن را جاری و ساری در تمام شئون زندگی فردی و به‌ویژه شئون اجتماعی قلمداد می‌کنند. به عنوان مثال، در عقاید اشاعره، هر چیزی از آن جهت عدل است که فعل خداست و چون به عقیده آن‌ها هیچ فعلی در ذات خود نه عدل است و نه ظلم و بعلاوه، هیچ فاعلی غیر از خدا وجود ندارد، پس ظلم مفهومی ندارد. این طرز فکر نتایجی به جز تعبد و تسلیم محض، عدم معیار بودن اصل عدل، نفی اختیار در افعال بندگان، استناد حسن و قبح اعمال به شرع و نه عقل، عدم نظریه‌پردازی در باب عدالت و دستاویزی برای حکومت‌های ظالم نداشت؛ اما برخلاف این فرقه‌ها، شیعیان به حسن و قبح ذاتی امور اعتقاد یافتند که عقل انسان نیز توانایی ادراک حسن یا قبیح بودن امور و همچنین عادلانه و ظالمانه بودن آن‌ها را دارد (فوزی و مرادی، ۱۳۸۹: ۹۸). همین تفکر بوده که شیعه را جریانی ظلم‌ستیز و پیشتاز در عدالت در طول تاریخ قرار داده است.

در اسلام مسئله عدالت و نفی ظلم با مفهوم برابری و برادری عجین شده است. در اسلام ملاک برتری و فضیلت یکی بر دیگری ایمان و تقواست. اسلام عدالت را یکی از الزامات سعادت و سعادت بشر می‌داند. به عبارت دیگر، از دیدگاه اسلام، عدالت برای جامعه بشری ضروری است؛ زیرا بدون آن انسان نمی‌تواند به عالی‌ترین درجات کمال دست یابد. نقش عدالت در نظم بخشیدن به جامعه بشری و تنظیم تعاملات بین انسان‌ها ضروری است. نکته مهم دیگر در این ارتباط، ضرورت اجرای عدالت در سطوح مختلف است. از منظر اسلام، هر سطحی از روابط انسانی و اجتماعی باید بر اساس عدالت اداره شود. به این ترتیب، روابط بین یک فرد و فرد دیگر، بین یک فرد و جامعه، بین جامعه و یک فرد و در نهایت بین جوامع

متعدد همه در صلاحیت عدالت قرار می‌گیرند (Hasan Khani, 2021: 20). دو اصطلاح عدل و قسط در متون دینی اسلامی به‌ویژه قرآن برای بیان مفهوم عدالت به کار رفته است. عدل به‌طور کلی به معنای اتخاذ رویکردی برابر و متعادل در برخورد با هر موجود، فرد یا پدیده دیگری (از جمله روابط درون یک جامعه) است، در حالی که قسط عمدتاً به تعاملات انسانی در حوزه اجتماعی اشاره دارد. به این ترتیب، قسط در تعاملات سیاسی، اقتصادی، حقوقی و اجتماعی کاربرد دارد و روابط عادلانه بین افراد و جوامع را مشخص می‌کند و در مقیاس جهانی نیز می‌تواند برای توصیف روابط عادلانه بین دولت‌ها و کشورها استفاده شود (Hasan Khani, 2021: 21). از لحاظ اسلام مهم‌ترین معضل کنونی بی‌عدالتی، به معنای نبود نظم عادلانه در نظام بین‌الملل است. مهم‌ترین دلیل وجود این بی‌عدالتی نیز غفلت انسان‌ها و انحراف آن‌ها از فطرت و سنت الهی است که باعث شده از حق به معنای حق تعالی و اسلام به‌عنوان دین فردی و حق و سنت اجتماعی راستین که هدایت‌کننده بشریت است اعراض کنند. این اعراض و انحراف باعث خروج از مبادی عدالت و اعتدال شده است. برای اسلام افشای روابط مبتنی بر قدرت، سلطه و نظم ناعادلانه نظام بین‌الملل و القای خشونت ساختاری مبارزه با مستکبرین از تعهدات اخلاقی بر شمرده است. به‌ویژه در رابطه با انسان‌ها و جوامعی که از آن‌ها به‌عنوان مستضعفین یاد شده و تحت روابط ناعادلانه سرکوب شده و به انقیاد کشیده شده‌اند، دعوت به مقابله شده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۲). نهایتاً اینکه در اسلام برای رسیدن به نظم و نظام بین‌الملل مطلوب هدف‌گذاری شده است. ارزش‌های جهان‌شمولی وجود دارد که مبتنی بر فطرت انسان‌هاست. یک جامعه جهانی اخلاقی که مبتنی بر ارزش‌ها، منافع و نهادهای مشترک بشری با حاکمیت اسلام باشد، می‌باید شکل بگیرد که نظامی عادلانه و اخلاقی خواهد بود. در این نظم همه انسان‌ها از هر طایفه، نژاد، زبان، رنگ و دین برابر خواهند بود و هیچ ملاک برتری وجود ندارد. حاکمیت اسلام نویددهنده یک جامعه جهانی مبتنی بر اصول دین است که منجر به برقراری جهانی عدالت

می‌شود. رسول خدا(ص) در حدیثی به آرمان نهایی اسلام که همانا برقراری عدالت و رهایی از ظلم است اشاره نموده‌اند:

خلفا و جانشینان من و حجت‌های خدا بر خلق پس از من ۱۲ نفرند، اول آنان برادرم و آخرشان فرزندم. گفتند ای رسول خدا، برادرت کیست؟ فرمود: علی ابن ابیطالب، پرسیدند فرزندت کیست؟ فرمود: مهدی که زمین را بر از قسط و عدل می‌سازد، همان‌سان که از ظلم و جور پر شده باشد (ناظمی اردکانی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۴-۱۳).

بر این اساس، ضرورت برقراری حکومت عدل در جامعه بشری، آموزه اصلی جهان‌بینی اسلامی و یکی از عناصر اصلی پارادایم است که اسلام برای تنظیم روابط متقابل ملت‌ها و دولت‌ها مطرح می‌کند. اسلام و به‌ویژه مکتب شیعه، آینده‌ای را متصور است که در آن جامعه جهانی مبتنی بر عدالت ناگزیر شکل می‌گیرد؛ زیرا این یک دستور الهی است، وعده‌ای که خداوند به نوع بشر داده است (Hasan Khani, 2021: 28)؛ بنابراین در اسلام به عدالت‌طلبی و مبارزه با سلطه و ظلم به‌شدت تأکید شده است و این مسئله نقطه مقابل رویکرد اثبات‌گرا در نظام بین‌الملل است و البته با رویکرد پسااثبات‌گرا نیز دارای اشتراکات و افتراقاتی در حوزه عدالت و سلطه است.

نتیجه‌گیری

در یک تقسیم‌بندی می‌توان رویکردهای معرفتی انسان در عرصه روابط بین‌الملل را به اثبات‌گرا و پسااثبات‌گرا تقسیم کرد. پژوهش حاضر سعی کرد به لحاظ مبانی فرانظری نظریه‌های اثبات‌گرا و به‌طور ویژه نواقع‌گرایی و نظریات پسااثبات‌گرایی شامل نظریه انتقادی، مکتب انگلیسی و سازه‌انگاری را مورد بررسی قرار داده و درنهایت مبانی فرانظری اسلام را نیز مطرح کرده تا بتواند از رهگذر این طرح و بررسی، جایگاه عدالت و سلطه را در این رویکردها مورد بررسی و تا حدودی مقایسه قرار دهد. مشخص شد که اثبات‌گرایان به جهان مادی که خارج از ذهن قرار داشته، دارای اصول و قوانینی مادی، حقیقی و قابل

کشف هستند، معتقد بوده و تبعیت از این قوانین را برای رسیدن به منافع کنشگران (دولت‌ها) ضروری می‌دانند. نوواقع‌گرایان با منطق عقلانیت ابزاری، استفاده از هر وسیله برای رسیدن به هدف را مجاز می‌دانند؛ بنابراین سلطه‌طلبی و بی‌عدالتی اگر در راستای رسیدن به منافع ملی کشورها باشد نه تنها منعی ندارد، بلکه ضرورت نیز دارد. در مقابل، پسااثبات‌گرایان معتقدند که جهان اجتماعی ابعاد مادی صرف ندارد، بلکه گفتمانی، بین‌الذهانی و در بردارنده ابعاد هنجاری، معنایی و ارزشی است. حقیقت از ارزش جدا نیست. کنشگران همواره در تحلیل مسائل ارزش‌ها، هنجارها و هویت خود را دخیل می‌دانند؛ بنابراین همه نظریات پسااثبات‌گرا به نوعی به عدالت‌طلبی و رهایی از سلطه تعهد اخلاقی دارند. در نظریه انتقادی، مکتب انگلیسی و سازه‌انگاری ارزش‌هایی مانند صلح، عدالت، آزادی و مساوات ارزش‌هایی اخلاقی و بر سیاست و منافع مقدم‌اند. در این حوزه‌ها باید‌ها، نبایدها و هنجارها در مرکز توجه قرار دارند. اسلام نیز که در مبانی فرانظری با پسااثبات‌گرایی دارای نقاط اشتراک زیادی است، مبانی ارزشی و هنجاری را در مرکز توجه خود قرار داده است. برای بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های این نظریات با یکدیگر باید به شاخص‌های عدالت و سلطه اشاره کرد. از مهم‌ترین شاخص‌های عدالت رعایت برابری، بی‌طرفی و انصاف و همچنین سپردن حق به صاحب حق است؛ به همین دلیل رعایت اخلاقیات و هنجارها در آن ضرورت دارد. سلطه نیز باعث تمرکز قدرت و ثروت در دست افراد و کشورهای خاصی شده و بدین جهت به دیگران ظلم می‌شود.

از آنجا که اسلام یک رویکرد هنجاری و ارزشی دارد که در پی حل معضلات بشری است، مشکلات و نارسایی‌های نظام بین‌الملل موجود را نفی کرده و از این جهت با نظریه انتقادی نظام بین‌الملل دارای اشتراکاتی است. در اسلام هدف هیچ‌گاه وسیله را توجیه نمی‌کند، نمی‌توان برای رسیدن به هدف اخلاقیات، هنجارها و اصول دینی را زیر پا گذاشت. سیاست و قدرت در اسلام در خدمت ارزش‌های اسلامی و ابزاری برای تشکیل یک جامعه مبتنی بر ضوابط اخلاقی است. از آنجا که یکی از مهم‌ترین معضلات نظام بین‌الملل کنونی

بی‌عدالتی است، هم در اسلام و هم در نظریه انتقادی، مکتب انگلیسی حتی سازه‌انگاری آشکار ساختن روابط مبتنی بر قدرت و نظم ناعادلانه و القای روابط مبتنی بر سلطه و سرکوب یک تعهد اخلاقی محسوب می‌شود. در مکتب انگلیسی به مانند اسلام بر روابط متقابل نظم و همبستگی تأکید و بر مقابله با سلطه‌طلبی و حمایت از ضعفا (مستضعفان) تأکید گردیده است. همان‌طور که سازه‌انگاران نقش هویت را در شکل دادن به رفتار کنشگران مورد ملاحظه قرار می‌دهد، در اسلام نیز می‌باید به‌ویژه از مسلمانانی که مورد ظلم قرار گرفته و تحت سلطه هستند حمایت نمود. مسئله اساسی این است که در اسلام بحث فراتر از القای روابط سلطه و برقراری عدالت است، زیرا می‌باید همه انسان‌ها تحت حاکمیت اسلام و زیر پرچم این دین آسمانی قرار گیرند.

از نظر اسلام نظام بین‌الملل باید از حالت آنارشی به نفع شکل‌گیری یک جامعه جهانی خارج شود. این جامعه باید بر اساس اخلاق، ارزش‌ها و نهادهای مشترک جهان‌شمولی ایجاد شود که اسلام مقرر نموده است. این مسئله در تقابل با نظریه واقع‌گرایی قرار دارد؛ زیرا واقع‌گرایان بر حاکمیت ملی و سیاست قدرت و پیشبرد منافع ملی تأکید کرده و مخالف حکومت جهانی به دلیل وجود آنارشی هستند. عمل کردن بر اساس عدالت در یک محیط بین‌المللی که اولویت قدرت و منافع ملی بر آن حاکم است برای دولت‌ها غیرممکن است. واقع‌گرایان قدرت و تمهیداتی که آن را حفظ می‌کند، اصل اساسی در روابط بین‌الملل می‌داند، درحالی‌که در چارچوب اندیشه اسلامی، عدالت اصل اساسی است که باید بر اساس آن نظم بین‌الملل ساختار یابد. در اسلام هدف سعادت بشر است و عدالت برای رسیدن به سعادت لازم است، ولی در نظریات اثبات‌گرا، هدف کسب قدرت، امنیت و ثروت است؛ بنابراین افراد و دولت‌هایی که این دغدغه‌ها را دارند، علاقه چندانی به عدالت و عدالت‌جویی ندارند؛ بنابراین اسلام از جهت توجه اثبات‌گرایان به عقلانیت ابزاری، عدم توجه به اخلاقیات و توجه صرف به منافع ملی، با آن‌ها مخالف است و از این جهت که دینی جهان‌شمول بوده و قائل به فراگیری ارزش‌های دینی و فطری انسانی برای تمام بشریت است، سایر مکاتب پسااثبات‌گرا را در مقابل خود می‌بیند، زیرا پسااثبات‌گرایان ارزش‌های عام و جهان‌شمول را

رد کرده بر مسائلی مانند تفاوت، ناهمگنی و روابط متقابل اجتماعی در مدار اخلاق جهانی و در سایه گفتگو تأکید دارند.

پسااثبات‌گرایان، با هرگونه تلاش برای همسان‌سازی و عام‌گرایی‌های اخلاقی مخالفت می‌کنند و آن را مساوی با توتالیتاریسم و سلطه‌طلبی در نظر می‌آورند. پسااثبات‌گرایان هیچ موضوعی را دارای اعتبار و ارزش پایدار و دائمی نمی‌دانند و معتقدند که هویت‌ها و منافع به‌طور دائمی در حال دگرگونی، تغییر و بازسازی هستند، بنابراین با اصول جاودانه و همیشگی اسلام موافقتی ندارند. البته دیدگاه مکتب انگلیسی تا حدودی با دیدگاه اسلام در شکل‌گیری یک حکومت جهانی شباهت دارد. غایت آمال مکتب انگلیسی شکل‌گیری جامعه جهانی به‌جای جامعه بین‌المللی است که در آن مواردی مانند رهایی از سلطه و عدالت قابل اعمال است. به اعتقاد آن‌ها استقرار حکومت عدالت در مقیاس بین‌المللی و فراتر از مرزهای ملی از طریق ایجاد یک حکومت جهانی امکان‌پذیر است، ولی مسئله این است که این رویکرد گزینه‌های عدالت و نظم را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهند. مکتب انگلیسی دوگانگی بین عدالت و هرج و مرج قائل است. اولین و مهم‌ترین اثر پذیرش عدالت به‌عنوان اصل راهنما در روابط بین‌الملل، آن‌گونه که اسلام اقتضا می‌کند، این است که دوگانگی عدالت در مقابل هرج و مرج از اعتبار منطقی محروم می‌شود؛ زیرا از منظر اسلام هنگامی که صلح و امنیت بر ظلم استوار شود یا در ترتیبی ناقص با آن مصالحه کند، مخاطره‌آمیز و موقتی می‌شود؛ بنابراین، این استدلال که برای تأمین صلح و ثبات چاره‌ای جز پذیرش درجه معینی از بی‌عدالتی نیست، بی‌محتوا و صرفاً توجیهی واهی است. از منظر اسلام، تنها راه تحقق صلح و امنیت پایدار، برقراری عدالت در عرصه بین‌المللی است.

اسلام در این مسئله که هویت‌ها و ارزش‌ها به منافع شکل داده و ساختارهای مادی در کنار ساختارهای فرهنگی و هنجاری به رفتار کنشگران شکل می‌دهند با سازه‌انگاران موافقت دارد، ولی درنهایت می‌بایست جامعه جهانی و صلح جهانی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی شکل گیرد که مانع از اعتبار سایر ادیان، فرهنگ‌ها و فرقه‌های دینی و غیردینی دیگر است. آن‌ها هیچ‌یک از اصول جهان‌شمول اسلام را نمی‌پذیرند. از آنجایی که اسلام مخالف اصل

برتری‌طلبی و سلطه‌جویی و به دنبال رهایی نظام بین‌الملل از سلطه قدرت‌های بزرگ و ساماندهی آن بر مبنای عدالت است با نظریه انتقادی موافقت دارد، ولی اسلام معتقد به برقراری حکومت و یک جامعه اخلاقی جهانی واحد بر اساس ارزش‌ها، منافع و اصول اسلامی است که سعادت کل بشریت را تأمین کند و وحدت فرهنگی، اخلاقی، اندیشه و نظر را در میان بشریت ایجاد کند که از این جهت نظریات پسااثبات‌گرا با آن مخالفت می‌ورزند. اساساً در اندیشه پسااثبات‌گرایان پدیده‌ها و مقوله‌های اجتماعی و معانی آن‌ها توسط کنشگران اجتماعی برساخته شده و در حالت بازنگری دائمی قرار دارند؛ بنابراین هیچ‌گاه وحدت فرهنگی و اخلاقی شکل نمی‌گیرد و اگر این مسئله ایجاد شود نشان‌دهنده شکل‌گیری توتالیتراریسم و اقتدارگرایی است که خود ناقض اصول و ارزش‌های اخلاقی دیگر نظیر آزادی و عدالت است.

منابع

۱. آدورنو، تئودور؛ ماکس، هورکهایمر. (۱۴۰۱)، **دیالکتیک روشنگری**، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: نشر هرمس.
۲. ابراهیمی، شهرزاد؛ علی‌اصغر ستوده؛ احسان شیخون. (۱۳۸۹)، «رویکرد اسلامی به روابط بین‌الملل در مقایسه با رویکردهای رئالیستی و لیبرالیستی»، **دانش سیاسی**، سال ششم، شماره ۲، صص ۴۲-۵.
۳. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۸۹)، «مبانی فرانظری نظریه اسلامی روابط بین‌الملل»، **روابط خارجی**، سال دوم، شماره ۶، صص ۹۶-۴۹.
۴. فوزی، یحیی؛ روح‌الله مرادی. (۱۳۸۹)، «بررسی تطبیقی نظریه عدالت اجتماعی در اسلام و غرب» (بررسی موردی مقایسه نظریه عدالت در اندیشه‌های امام خمینی و جان راولز)، **پژوهش‌نامه متین**، دوره دوازدهم، شماره ۴۸، صص ۱۱۷-۹۴.

۵. ناظمی اردکانی، مهدی؛ مهدی داودی؛ احمدعلی امامی. (۱۳۹۳)، «آرمان جهانی اسلام در اندیشه فرهنگ انقلاب اسلامی»، *پژوهش‌های راهبردی سیاست*، سال سوم، شماره ۹، صص ۲۹-۱۰.
۶. ولی‌زاده، اکبر؛ صارم شیرواند؛ ابوذر عمرانی؛ کمال رنجبری. (۱۳۹۹)، «چالش‌های فرانظری نظریه نئورئالیستی در روابط بین‌الملل»، *مطالعات سیاسی*، سال نوزدهم، شماره ۴۷، صص ۱۲۲-۱۰۱.
7. Adorno, Theodor (2020), "The Authoritarian Personality", August 25, Available at: <https://www.versobooks.com/en-gb/blogs/news/4421-the-authoritarian-personality>.
 8. Ahmed, Abdelhamid (2008), "Ontological, Epistemological and Methodological Assumptions: Qualitative Versus Quantitative", Helwan University, Egypt, Available at: <https://www.researchgate.net/publication/267736833>.
 9. Antunes, Sandrina & Camisã, Isabel (2018), "Introducing Realism in International Relations Theory", *E-International Relations*, SSN 2053-8626, pp: 1-6.
 10. Barkin, Samuel (2009), "Realism, Constructivism, and International Relations Theory", University of Florida, Department of Political Science, Available at: https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1451682
 11. Bevir, Mark & Hall, Ian (2020), "The English School and the Classical Approach: Between Modernism and Interpretivism", *Journal of International Political Theory*, Vol. 16, No. 2, pp: 153-170.
 12. Bohman, James (2005), "Critical Theory", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Available at: <https://plato.stanford.edu/entries/critical-theory/>
 13. Brook, Dominick H.F. (2006), "The Rise of Regionalism: A Neo-Utilitarian Approach", Ohio University, Athens, Available at: <https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm>.
 14. Buzan, Barry (2001), "The English School: An Underexploited Resource in IR", *Review of International Studies*, No. 27, pp: 471-488.
 15. Buzan, Barry (2017), *An Introduction to the English School of International Relations*, Available at: <file:///C:/Users/Computer%20Sadr/Downloads/BarryBuzan>.
 16. Chernoff, Fred (2007), *Theory and Metatheory in International Relations*, New York: Palgrave Macmillan.
 17. Choi, Ji Young (2015), "Rationality, Norms and Identity in International Relations", *International Politics*, Vol. 52, No. 1, pp: 110-127.

18. Duignan, Brian (2022), "Postmodernism Philosophy", Available at: <https://www.britannica.com/topic/postmodernism-philosophy>.
19. Fazleeva, Alisa (2013), "Has Realism 'Got the Big Things Right'?", *E-International Relations*, ISSN 2053-8626, pp: 1-6.
20. Ferreira, Marcos Farias (2018), "Introducing Critical Theory in International Relations", *E-International Relations*, ISSN 2053-8626, pp: 1-7.
21. Guzzini, Stefano (2000), "A Reconstruction of Constructivism in International Relations", *European Journal of International Relations*, Vol. 6, No. 2, Pp: 147-182.
22. Hamilton, Scott (2017), "A Genealogy of Metatheory in IR: How 'Ontology' Emerged from the Inter-Paradigm Debate", *International Theory*, Vol. 9, No. 1, pp: 136-170.
23. Hasan Khani, Muhammad (2021), "Justice in International Relations: An Islamic Perspective", *Islamic Political Thought*, Vol. 8, No. 2, pp: 19-32.
24. Hawre, Hasan Hama (2022), "Order Vs Justice in The Middle East: The Kurdish Question in the English School Perspective", *World Affairs*, Vol. 185, No. 1, pp: 91-113.
25. Hoffman, Stanley (2013), "Hedley Bull and His Contribution to International Relations", *International Affairs*, Vol. 62, No. 2, pp: 179-195.
26. Horkheimer, Max (2002), "Traditional and Critical Theory", In M. Horkheimer (Ed.), *Critical Theory: Selected Essays*, Available at: <https://blogs.law.columbia.edu>.
27. Ingram, James (2018), "Critical Theory and Postcolonialism", from: *The Routledge Companion to the Frankfurt School* Routledge, <https://www.routledgehandbooks.com>.
28. Kaczmarska, Katarzyna (2017), "International Society", *International Studies*, Available at: <https://oxfordre.com/internationalstudies/display>.
29. Kant, Sarita-Louise (2014), "The Distinction and Relationship Between Ontology and Epistemology: Does It Matter?", *Politikon: IAPSS Political Science Journal*, Vol. 24, pp: 68-85.
30. Kliem, Frederick (2020), "Opinion –Realism and the Coronavirus Crisis", 11 Apr 2020, *E-International Relations*, Available in: <https://www.e-ir.info/2020/04/11>
31. Maione De Souza, Emerson (2008), "Re-evaluating the Contribution and Legacy of Hedley Bull", *Brazilian Political Science Review*, Vol. 2, No. 1, pp: 96-126.
32. McNay, Lois (2022), "Unmasking Power: Experience, Gender, and Oppression", Available at: <https://academic.oup.com/book/41366/chapter-abstract/352636932>.

33. Nilsson, Alice (2023), "The Humanism of Critical Theory: The Frankfurt School's 'Realer Humanismus'", *Philosophy & Social Criticism*, Online First, SAGE Publications.
34. Read, James H. (2012), "Is Power Zero-Sum or Variable-Sum? Old Arguments and New Beginnings", *Political Science Faculty Publications*, No. 4. Pp: 1-52.
35. Roach, Steven (2009), "Critical Theory, Marxism and International Ethics", From: *The Ashgate Research Companion to Ethics and International Relations* Routledge, Available at: <https://www.routledgehandbooks.com/doi/10.4324/9781>.
36. Sleat, Matt (2016), "The Value of Global Justice: Realism and Moralism", *Journal of International Political Theory*, Vol. 12, No. 2, pp: 169-184.
37. Sousa, Filipe J. (2010), "Meta-Theories in Research: Positivism, Postmodernism, and Critical Realism", *SSRN Electronic Journal*, No. 16, pp: 455-503.
38. Stivachtis, Yannis (2018), "Introducing the English School in International Relations Theory", *E-International Relations*, SSN 2053-8626, pp: 1-7.
39. Suganami, Hidemi (2004), "The English School and International Theory", Available at: <https://academic.oup.com/book/3540/chapterabstract/144792626?redirectedFxt>.
40. Taqiyuddin, Muhammad & Rahmawati, Fitra Awalia (2020), "Positivism According to Islamic Perspective", Available at: <https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract7>.
41. Williams, John (2010), "Hedley Bull and Just War: Missed Opportunities and Lessons to be Learned", *European Journal of International Relations*, Vol. 16, No. 2, pp: 1-35.
42. Yalvaç, Faruk (2017), "Critical Theory: International Relations' Engagement with the Frankfurt School and Marxism", *International Studies*, Available at: <https://oxfordre.com/internationalstudies>.
43. Zolfaghari, Mahdi (2022), "The Nature and Structure of International Relations in Neorealism and Islamic Theory: A Comparative Study", *Islamic Political Thought*, Vol. 9, No. 2, pp: 155-173.